



تحلیلی بر تشابهات پنهان در دو داستان «داش آکل» و «رستم و اسفندیار»

فرهاد طهماسبی^۱

چکیده

صادق هدایت (۱۲۸۱-۱۳۳۰ ش)، از شخصیت‌های ادبی نامدار ایران در دوره معاصر است که فعالیت‌های ادبی او صرفاً به یک حوزه خاص از ادبیات محدود نمی‌شود، بلکه او در حوزه‌های گوناگون ادبی، به‌صورتی جدی به فعالیت پرداخته و در هر حوزه، آثاری نفیس آفریده است. این شخصیت ادبی، به سبب گرایش شدیدی که به فرهنگ و ادبیات کهن ایران داشته است، مطالعات درخوری در آن انجام داده است و حاصل آن تألیفات و ترجمه‌های چندگانه ارزشمندی است که در این رابطه پدید آورده است. علاوه بر این، آشنایی عمیق صادق هدایت، با مبانی گوناگون ادبیات گذشته ایران، به او این امکان را داده است که از آن‌ها، برای غنای آثار داستانی خود، استفاده کند. «داش آکل»، داستانی کوتاه از صادق هدایت است که در مجموعه داستان «سه قطره خون» (۱۳۱۱)، منتشر شده است. این داستان، از جمله آثار داستانی صادق هدایت است که در آن، تأثیرپذیری این نویسنده، از ادبیات گذشته ایران، خاصه داستان «رستم و اسفندیار»، از کتاب «شاهنامه» (۴۰۰ هـ ق)، سروده حکیم ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹-۴۱۶)، قابل ملاحظه است. در این پژوهش که توصیفی-تحلیلی است و داده‌های آن از اسناد و منابع کتابخانه‌ای تهیه شده، داستان داش آکل صادق هدایت با داستان رستم و اسفندیار شاهنامه فردوسی، مورد مقایسه قرار گرفته است، تا تشابهات میان آن‌ها مشخص شود. دستاورد پژوهش حاکی از آن است که داستان داش آکل، تشابهات اساسی و فراوانی با داستان رستم و اسفندیار دارد که مهم‌ترین آن‌ها در متن پژوهش، در قالب دو عنوان بررسی و تحلیل شده است.

کلیدواژه‌ها

ادبیات تطبیقی، داستان «داش آکل»، صادق هدایت، داستان «رستم و اسفندیار»، «شاهنامه» فردوسی.

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد همدان، همدان، ایران.

رایانامه: Thmasbyfrhad455@gmail.com

۱. مقدمه

ادبیات تطبیقی یکی از رویکردهای نوین و مؤثر در مطالعات ادبی است که با بررسی روابط میان متون مربوط به زبان‌ها، زمان‌ها، گونه‌ها، سبک‌ها و... گوناگون، به کشف وجوه مختلف اشتراک و افتراق میان آن‌ها می‌پردازد. این رویکرد مطالعاتی، به‌ویژه در تطبیق متون کهن و نوین، زمینه‌ساز درک عمیق‌تر از تداوم یا گسست سنت‌های ادبی در طول تاریخ ادبیات یک ملت است.

صادق هدایت، یکی از نویسندگان برجسته ادبیات فارسی معاصر است که در زمینه ادبیات کهن ایران، چه پیش و چه پس از اسلام، و نیز ادبیات عامیانه ایرانی، پژوهش‌های درخور و مهمی انجام داده است (نک: آرین‌پور، ۱۳۸۷: جلد ۳: ۳۵۹-۳۷۱ و ۳۷۸-۳۸۰). این مهم‌نشانگر آشنایی عمیق این نویسنده با حوزه‌های گوناگونی از ادبیات سرزمین خود و نیز تأثیرپذیری خودآگاه یا ناخودآگاه از آن، در ساخت و پرداخت آثار داستانی خود است.

داستان کوتاه «داش آکل»، از مجموعه داستان «سه قطره خون»، از جمله آثار ممتاز هدایت به شمار می‌رود که در قالب روایتی جدید، مفهیمی دیرین چون قهرمان‌گرایی، باورمندی به سرنوشت و تقابل درونی انسان با خود را بازتاب می‌دهد. این مفاهیم در ادبیات گذشته ایران، در محتوای آثار ادبی گوناگونی آمده است که از آن جمله، داستان «رستم و اسفندیار»، از «شاهنامه» فردوسی، قابل ذکر است. این داستان، بر محور کنش‌های قهرمانانه شخصیت‌های اصلی آن و نیز مسائل اخلاقی و تقدیرگرایانه، استوار است.

۱-۱. بیان مسئله

ادبیات معاصر ایران، از نظر ساختاری و محتوایی با ادبیات گذشته ایران تفاوت‌هایی بنیادین دارد، اما در عین حال، از الگوها و مسائل ادبی بسیاری که ناظر بر متون کهن ادب فارسی است، بهره گرفته است. صادق هدایت، به‌عنوان نویسنده‌ای نوگرا در حوزه نثر فارسی، خاصه نثر داستانی، علی‌رغم تمام خلاقیت‌ها و نوآوری‌هایی که در این زمینه به کار گرفته است، از منبع سرشاری به‌نام ادبیات فارسی کهن بهره گرفته است و با اتکا به آن، ابعاد گوناگونی از آثار خود را عمیق‌تر ساخته است.

در این پژوهش، به بررسی تطبیقی داستان معروف «داش آکل» صادق هدایت که سومین داستان، از مجموعه داستان «سه قطره خون» است، با داستانی شاخص و معروف، از «شاهنامه» فردوسی، «رستم و اسفندیار»، پرداخته می‌شود، تا با مشخص‌سازی تشابهات این دو اثر، بر مبنای

آن‌ها، گوشه‌ای از تأثیرپذیری صادق هدایت از ادبیات پُرمحتوای فارسی در گذشته، نشان داده شود. بنابراین پرسش پژوهش آن است که:

۱. میان داستان داش آکل، از مجموعه داستان سه قطره خون صادق هدایت و داستان رستم و اسفندیار، از شاهنامه فردوسی، چه شباهت‌هایی وجود دارد؟

۲-۱. روش پژوهش

روش این پژوهش و چگونگی تهیه داده‌های آن، به ترتیب، توصیفی-تحلیلی و مراجعه به اسناد و منابع کتابخانه‌ای است. از میان اسناد و منابع کتابخانه‌ای گوناگونی که در این پژوهش مورد استفاده بوده است، دو مورد جنبه اصلی دارد و آن اسناد و منابعی است که دو داستان مورد مقایسه در این پژوهش، از متن آن‌ها انتخاب شده است. بر این اساس، برای استناد به داستان «داش آکل»، از کتاب «سه قطره خون» صادق هدایت، منتشر شده در نشر جاویدان (چاپ دوم: ۲۵۳۶)، و برای استناد به داستان «رستم و اسفندیار»، از جلد پنجم کتاب «شاهنامه» فردوسی که به کوشش جلال خالقی مطلق، در نشر مزدا با همکاری بنیاد میراث ایران (چاپ اول: ۱۳۷۵) انتشار یافته، استفاده شده است. پس از مقایسه متن دو داستان مذکور، شباهت‌های موجود میان آن‌ها استخراج و در ذیل دو عنوان اصلی، تبیین و تحلیل می‌شود.

۳-۱. ضرورت و اهمیت پژوهش

این پژوهش که به صورت تطبیقی انجام شده است، از آن نظر ضرورت و اهمیت دارد که می‌تواند: ۱. پاره‌ای از مسائل و وجوه پنهان در متن داستان «داش آکل» صادق هدایت را که در فهم بهتر آن مؤثر است، روشن سازد. ۲. با دستیابی به اشتراکات موجود در داستان داش آکل صادق هدایت و داستان «رستم و اسفندیار»، از «شاهنامه» فردوسی، گوشه‌ای از گرایش عمیق صادق هدایت به ادبیات کهن ایران و بهره‌گیری او از آن را، نشان دهد.

۲. پیشینه پژوهش

حسب جست‌وجوهای به عمل آمده در زمینه پیشینه پژوهش کنونی، باید گفت که اگر چه پژوهش‌های متعدد و مختلفی به بررسی و تحلیل داستان «داش آکل» صادق هدایت از ابعاد گوناگونی، اختصاص یافته است؛ اما هنوز هیچ پژوهشی این داستان را با داستان «رستم و اسفندیار»، از «شاهنامه» فردوسی مورد مقایسه قرار نداده است. در میان پژوهش‌های مرتبط با

داستان داش آکل صادق هدایت، یک پژوهش مشاهده می‌شود که می‌توان گفت در آن، این داستان صادق هدایت، به نوعی با یک اثر از متون کهن ادبیات فارسی، تطبیق داده شده است. در پژوهش مورد اشاره:

۱. نجمه حسینی سروری و حامد طالبیان (۱۳۹۶)، به بررسی «تطور شخصیت جوانمرد در داستان‌های فارسی (بررسی سه داستان سمک عیار، داش آکل و قیدار)»، پرداخته‌اند. مطابق نتیجه پژوهش آنان، در هر سه اثر خصلت جوانمردی وجه تمایز قهرمان و ضدقهرمان است، با این تفاوت که ضدقهرمان و قهرمان در دو داستان اول، از نظر خصایص ظاهری و رفتاری مشابه هم هستند، اما در داستان سوم میان این دو از جنبه‌های نامبرده تفاوت وجود دارد.

۳. بحث و بررسی

داستان کوتاه «داش آکل»، از بهترین داستان‌های صادق هدایت است که در ادبیات معاصر ایران، به عنوان نمونه‌ای شاخص از بازآفرینی کهن‌الگوهای ادبی، در قالبی مدرن، شناخته می‌شود. این داستان با وجود ظاهر ساده و بومی خود، در لایه‌های زیرین، ارتباطی چندبعدی با داستان «رستم و اسفندیار»، در «شاهنامه» فردوسی دارد. هر چند دو اثر یادشده در دوره‌های کاملاً متفاوت، گونه‌های ادبی ناهمگون و با دو سبک ادبی مجزا پدید آمده‌اند، اما از اشتراکات محتوایی و ساختاری برخوردارند که آن می‌تواند پیونددهنده این دو داستان به هم باشد. در ادامه به تبیین و تحلیل مهم‌ترین شباهت‌های بین این دو داستان، در ذیل دو عنوان: ۱. شخصیت و شخصیت‌پردازی، و ۲. ساختار پیرنگ و کنش‌های حماسی، پرداخته شده است.

۳-۱. شخصیت و شخصیت‌پردازی

تشابه مربوط به عنصر شخصیت و شخصیت‌پردازی، در داستان کوتاه «داش آکل» صادق هدایت، با داستان «رستم و اسفندیار»، از «شاهنامه» فردوسی، در ساختار روانی قهرمان این دو اثر، نهفته است. هر دو شخصیت اصلی در این داستان‌ها، داش آکل و اسفندیار، با نوعی فشار روانی روبه‌رو هستند. داش آکل میان دو مقوله مهم عشق و جوانمردی گرفتار آمده است. برای نمونه در بخشی از این داستان آمده است:

شاید مرا دوست نداشته باشد! بلکه شوهر خوشگل و جوان پیدا کند... نه، از مردانگی دور است... او چهارده سال دارد و من چهل سالم است... اما چه بکنم؟ این عشق مرا می‌کشد... مرجان... تو مرا کشتی... به که بگویم؟ مرجان... عشق تو مرا کشت...! (هدایت، ۲۵۳۶: ۴۷).

و اسفندیار میان اطاعت از فرمان پدر و نبرد با کسی که به نکوکاری او و دشواری نبرد با او، واقف است، در تعارض است. این موضوع در گفت‌وگوی میان اسفندیار و مادرش، قابل ملاحظه است. جایی که او در پاسخ به سخنان مادر که او را از نبرد با رستم منع می‌کند، می‌گوید:

چنین پاسخ آوردش اسفندیار	که ای مهر بان این سخن یاد دار:
همین‌ست رستم که دانی همی	هنرهاش چون زند خوانی همی
نکوکارتر زو به ایران کسی	نیابی و گر چند پویی بسی!
چُن او را ببستن نباشد سزا!	چنین بد نه خوب آید از پادشا!
و لیکن نباید شکستن دلم	که چون بشکنی، دل ز جان بگسلم!
چگونه کشم سر ز فرمان شاه؟!	چگونه گذارم چنین پیشگاه؟!

(فردوسی، ۱۳۷۵: جلد ۵: ۳۰۶)

درنهایت، این دو شخصیت، به تصمیم‌گیری در مورد انتخاب میان یکی از دو قطب موقعیت متعارضی که میان آن گیر کرده‌اند، می‌پردازند. در این رابطه، هر دو شخصیت به‌نوعی تصمیمی مبتنی بر اصول خویش می‌گیرند و همان به ناپودی آن‌ها می‌انجامد. داش آکل، جوانمردی را بر عشق ترجیح می‌دهد. اسفندیار نیز که سرپیچی از فرمان شاه را امری ناروا می‌داند و از سویی قدرت‌طلبی، عامل مهمی در این تصمیم‌گیری اوست، به اطاعت از دستور پدر و رفتن به نبرد با رستم می‌پردازد.

در داستان داش آکل و رستم و اسفندیار، وجوه و عناصر نمادین متعددی دیده می‌شود که آن نیز می‌تواند، بر تأثیرپذیری صادق هدایت در خلق داستان داش آکل، از داستان رستم و اسفندیار، صحه بنهد. از میان وجوه و عناصر نمادین دو داستان، صرفاً به عناوین نمادین مربوط به برخی از شخصیت‌های موجود در این داستان‌ها، و یا اصطلاحات رموزارانه‌ای که در توصیف آنان استفاده شده است، اکتفا می‌شود. از این نظر، باید گفت که صادق هدایت هنگام نامگذاری شخصیت‌های داستان داش آکل، تصادفی عمل نکرده است، بلکه انتخاب نام افراد در این داستان، مطابق با عملکرد و چگونگی شخصیت آن‌ها بوده است و این مهم از شگردهای شخصیت‌پردازی است که صادق هدایت از آن بهره برده است. برای نمونه، «حاجی صمد»، شخصیتی پولدار است که در خلال داستان از دنیا می‌رود و داش آکل را وصی خودش می‌کند:

درین بین مردی با پستک مخمل، شلوار گشاد، کلاه نمدی کوتاه سراسیمه وارد قهوه‌خانه شد، نگاهی

به اطراف انداخت، رفت جلو داش آکل سلام کرد و گفت:

«حاجی صمد مرحوم شد.»

داش آکل سرش را بلند کرد و گفت:

«خدا بیامرزدش!»

«مگر شما نمی‌دانید وصیت کرده.»

«من که مرده‌خور نیستم. برو مرده‌خورها را خبر کن.»

«آخر شما را وکیل و وصی خودش کرده...» (هدایت، ۲۵۳۶: ۴۱).

صمد، در لغت به معنی بی‌نیاز از دیگران است (نک: انوری، ۱۳۹۰: جلد ۵: ۴۷۶۴)، که این معنی معرف دارندگی حاجی صمد است. حتی عنوان «حاجی» که برای این شخصیت استفاده شده است، خود به‌نوعی بر سطح بالای رفاه او تأکید دارد. چرا که رفتن به حج، از نظر شرعی و یا عرفی، با بضاعت مالی افراد، رابطه مستقیم دارد. «مرجان»، از نظر جانورشناسی، موجودی است که در تاریکی دریا زندگی می‌کند. جالب است که شخصیت مرجان، در داستان داش آکل هم، در تاریکی جامعه و انزوای زنانه‌ای که محدودیت‌های جنسیتی برای او و هم‌جنسیت‌هایش پدید آورده است، به سر می‌برد. او در طول داستان، هیچ حرفی نمی‌زند. نویسنده چند بار به شخصیت مرجان اشاره می‌کند و سرانجام با اشک او داستان به پایان می‌رسد.

واژه «داداش» ترکی است (نک: همان: جلد ۴: ۲۹۴۶). این واژه را لوطی‌ها به‌صورت مخفف، «داش»، به کار می‌برند. «کاکا» هم به معنی برادر است (نک: همان: جلد ۶: ۵۷۰۳)، جالب است هر دوی این لقب‌ها هم‌معنی و نمایانگر یک طبقه اجتماعی است، ولی با عملکرد متفاوت. داش آکل، نماینده جوانمردان است و در خدمت مردم ستمدیده جامعه است. کاکا رستم نیز نماینده آن دسته از آدم‌هاست که تظاهر به جوانمردی می‌کنند، اما عمل آنان با اصول جوانمردی در منافات است (برای نمونه، نک: هدایت، ۲۵۳۶: ۳۹-۴۰).

در داستان رستم و اسفندیار نیز، برخی اصطلاحات که فردوسی در مورد دو شخصیت اسفندیار و رستم استفاده کرده است، وجه نمادین دارد و آن به‌نحوی غیرمستقیم جایگاه این دو شخصیت را در نظر فردوسی، معرفی می‌کند. در بخشی از داستان رستم و اسفندیار، فردوسی در مورد این دو شخصیت می‌گوید:

ب ب ی ن ی م تا اس پ اس ف ن د ی ا ر س و ی آ خ ر آ ی د ه م ی ب ی س و ا ر
و گ ر بار ه ی ر س ت م ج ن گ ج و ی ب ه ای و ا ن ن ه د ب ی خ د ا و ن د ر و ی!
(فردوسی، ۱۳۷۵: جلد ۵: ۳۷۹)

کندوکاو نمادشناسانه در برخی واژگان، از این دو بیت، نشان می‌دهد که فردوسی به‌گونه‌ای هنرمندانه علاقه خود را به رستم اظهار داشته است، چرا که در این دو بیت برای رستم از واژه‌های

«بار»، «ایوان» و «خداوند» استفاده شده است، در حالی که برای اسفندیار، «اسپ»، «آخر» و «سوار» به کار رفته است (نک: شعار و انوری، ۱۳۹۰: ۱۹۰).

۲-۳. ساختار پیرنگ و کنش‌های حماسی

میان داستان کوتاه «داش آکل» صادق هدایت، با داستان «رستم و اسفندیار»، از «شاهنامه» فردوسی، تشابهاتی از حیث ساختار پیرنگ و کنش‌های حماسی دیده می‌شود که در سطور ذیل، پاره‌ای از آن‌ها، بررسی و تحلیل می‌شود.

۳-۲-۱. بی‌میلی یکی از دو طرف منازعه برای نبرد

در داستان‌هایی که در این پژوهش مد نظر است، در آغاز مبارزه میان دو شخصیت متخاصم داستان، یکی از دو طرف نبرد، تمایلی به درگیری و نبرد ندارد، اما در راستای پایبندی به نظام ارزشی و اخلاقی مربوط به جوانمردی و یا پهلوانی که او را از ترس و تسلیم، منع می‌کند، ناچار تن به مبارزه با حریف می‌دهد. در داستان «داش آکل» صادق هدایت، داش آکل، اگر چه مدت‌هاست که از نبردهای فیزیکی لوطی‌منشانه خود کناره گرفته است (برای نمونه، نک: هدایت، ۲۵۳۶: ۴۵-۴۶)، اما در پایان داستان به‌نوعی از طرف کاکا رستم به این کار تحریک می‌شود:

کاکا رستم خنده تمسخرآمیزی کرد، جلو آمد و گفت:

«خخ خیلی وقته دیگه دیگه ای این طرف‌ها په‌پیدات نیست!... امشب خاخانه حاجی عع عقدکنان است، مگ توتو را راه نهنه...»
داش آکل حرفش را برید:

«خدا ترا شناخت که نصف زیانت داد، آن نصف دیگرش را هم من امشب می‌گیرم.»

دست برد قمه خود را بیرون کشید. کاکا رستم هم مثل رستم در حمام قمه‌اش را به دست گرفت.
داش آکل سر قمه‌اش را به زمین کوبید، دست‌به‌سینه ایستاد و گفت:
«حالا یک لوطی می‌خوام که این قمه را از زمین بیرون بیاورد!» (همان: ۵۲).

در داستان «رستم و اسفندیار»، در «شاهنامه» فردوسی هم، بی‌میلی رستم برای مبارزه با اسفندیار و تلاش او برای منصرف کردن اسفندیار از این اندیشه که تا آخرین لحظات پیش از نبرد و حتی در حین نبرد هم ادامه دارد، کاملاً مشهود است. اما سماجت اسفندیار بر عقیده خود که مطابق آن رستم را در شرایط گریزناپذیری میان دو حالت تسلیم و یا نبرد قرار داده است، رستم را ناچار به نبرد می‌کند:

چو شد روز، رستم بپوشید گبر
نگهبان تن کرد بر گبر ببر،
کمندی به فتراک زین بر بیست
بر آن باره پیل پیکر نشست...
(فردوسی، ۱۳۷۵: جلد ۵: ۳۷۶)

۳-۲-۲. لحن حماسی و رجز خوانی

«رستم و اسفندیار»، از «شاهنامه» فردوسی، یک داستان حماسی است و به طور طبیعی آن از لحنی حماسی برخوردار است. در این داستان، نمونه‌های متعددی از رجز خوانی، به عنوان یکی از مختصات مهم ادبیات حماسی (نک: شمیسا، ۱۳۸۹: ۸۱)، دیده می‌شود. برای نمونه، پیش از نبرد این دو، هنگامی که اسفندیار پدر رستم را نکوهش می‌کند، رجزی چند مرحله‌ای میان اسفندیار و رستم جریان می‌یابد (نک: فردوسی، ۱۳۷۵: جلد ۵: ۳۴۴-۳۵۵). در داستان «داش آکل» صادق هدایت نیز، به اعتبار رجزهای متعددی که میان داش آکل و رقیب دیرینه او، کاکا رستم جریان دارد، می‌توان لحنی حماسی برای آن قائل شد:

... کاکا رستم از مابین دندان‌هایش گفت:

«ار- وای شک‌کشان، آن‌هایی که قق‌ق‌پی‌پا می‌شند، اگ لولوطی هستند امشب می‌آیند، دست و په‌په‌پنجه نرم می‌کنند!»

داش آکل همین‌طور که بیخ را دور کاسه می‌گردانید و زیرچشمی وضعیت را می‌پایید خنده گستاخی کرد که یک رج دندان‌های سفید محکم از زیر سیل حناسته او برق زد و گفت:

«بی‌غیرت‌ها رجز می‌خوانند، آن وقت معلوم می‌شود رستم صولت و افندی پیزی کیست» (هدایت، ۲۵۳۶: ۳۹).

۳-۲-۳. نبرد تن به تن

در متون حماسی نمونه‌های بسیاری از نبردهای تن به تن یافت می‌شود و اساساً این گونه از نبردها بخشی از ماهیت ادبیات حماسی به شمار می‌آید (نک: صفا، ۱۳۹۰: ۲۴۰). در داستان «رستم و اسفندیار»، اسفندیار، در مصافی فردبه‌فرد، با رستم به مبارزه می‌پردازد. در داستان «داش آکل» نیز، هم‌نبرد داش آکل، صرفاً یک نفر، کاکا رستم، است (نک: هدایت، ۲۵۳۶: ۵۲-۵۳).

۴. نتیجه‌گیری

در پژوهش کنونی، بررسی و تحلیلی تطبیقی میان داستان کوتاه «داش آکل»، نوشته صادق هدایت، و داستان «رستم و اسفندیار»، از «شاهنامه» فردوسی، صورت گرفت. نتیجه پژوهش

نشان می‌دهد که این دو اثر با وجود آن که در معیارهای متعددی نظیر زمان، گونه ادبی، سبک، و... با هم تفاوت دارند، اما حائز اشتراکات بنیادینی نیز با هم هستند. عمده این اشتراکات در دو بخش اصلی: ۱. شخصیت و شخصیت‌پردازی، و ۲. ساختار پیرنگ و کنش‌های حماسی، قابل دسته‌بندی است. در بخش یکم، داش آکل، شخصیت اصلی در داستان داش آکل، و اسفندیار، شخصیت اصلی در داستان رستم و اسفندیار، به‌ناچار باید بین دو امر پیش‌رو به انتخابی دشوار و سرنوشت‌ساز دست بزنند و از این بابت، نوعی دغدغه شدید ذهنی در وجود آن‌ها به وجود آمده است. این دو شخصیت در زمینه انتخاب مذکور، اساس کار خود را بر موازین اعتقادی خویش قرار می‌دهند و با گزینشی بر این مبنا، بستر نابودی خود را فراهم می‌آورند. استفاده از شگرد نمادپردازی در طراحی و ساخت بخش اسمی شخصیت‌های داستان، از وجوه قابل ملاحظه مربوط به شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان داش آکل است که مصداق آن در داستان رستم و اسفندیار هم قابل مشاهده است. در رابطه با بخش دوم اشتراکات دو داستان، باید گفت که در هر دوی آن‌ها، میان دو شخصیت اصلی داستان نزاعی صورت می‌گیرد که در طی آن، یکی از دو طرف نزاع، در مقایسه با طرف دیگر، علاقه‌ای برای نزاع ندارد، اما از جانب طرف دیگر به این کار برانگیخته می‌شود و به‌منظور حفظ اصول جوانمردی و یا پهلوانی، نزاع برای او اجتناب‌ناپذیر می‌شود. در داستان داش آکل، همانند داستان حماسی رستم و اسفندیار، رجزهای متعددی میان دو شخصیت درعنادباهم دیده می‌شود و بر این مبنا می‌توان لحنی حماسی برای آن قائل شد. نیز نوع نزاع در هر دو داستان، تن‌به‌تن است. بر اساس تشابهات تشریح‌شده باید گفت که داستان داش آکل، در موارد متعددی متأثر از داستان رستم و اسفندیار بوده است.

کتابنامه

۱. آراین‌پور، یحیی (۱۳۸۷)، *از نیما تا روزگار ما (تاریخ ادب فارسی معاصر)*، ج ۳، تهران: زوار.
۲. انوری، حسن (۱۳۹۰)، *فرهنگ بزرگ سخن*، ج ۴، ۵ و ۶، تهران: سخن.
۳. شعار، جعفر و انوری، حسن (۱۳۹۰)، *رزم‌نامه رستم و اسفندیار*، تهران: قطره.
۴. شمیسا، سیروس (۱۳۸۹)، *انواع ادبی*، تهران: میترا.
۵. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۹۰)، *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران: فردوس.
۶. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۵)، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، زیر نظر احسان یارشاطر، جلد ۵، کالیفرنیا: مزدا/ بنیاد میراث ایران.

۷. هدایت، صادق (۲۵۳۶)، سه قطره خون، تهران: جاویدان.

References

1. Avvrrri, H (0011), *Cmmrrrhss iee Ditt irrrr of SnnnnmmMl & Thhra:: kkk....*
Arinnrrrr , Y (00)) , *Frrm Nima to O Tim (A Hittoyy of Cnttoooo rrr ssss iiii iett ur)* VII Trrr ::: ZZvrrr.
3. Firdausi, A. (1996), *Shahnameh*, By the Efforts of Jalal Khaleghi Motlagh, Under the Supervision of Ehsan Yarshater, Vol 5, California: Mazda/ Iranian Treasures Institute.
- HHHhytt 1777) *hhrerrrr ppffff BBddd Thhrnn: aavi....*
fffff fZZZ(0011) *ppiWWi i Innn Thhrnn:rrrr oow..*
6. Shamisa, S. (2010), *Literary Genres*, Tehran: Mithra.
rrrr rrJ & Avvrrri H. (0011) *cccc Strr ff sss tmm fff arrrrrr rrTerr a::*
Gttt r...





An Analysis of Hidden Similarities in the Two Stories “Dash Akol” and “Rustam and Esfandiar”

Farhad Tahmasebi¹

Abstract

Sadegh Hedayat (1281-1330 AH) is one of the famous literary figures of Iran in the contemporary period, whose literary activities are not limited to a specific field of literature. He has seriously worked in various literary fields and has created exquisite works in each area. Due to his strong inclination towards ancient Iranian culture and literature, this literary figure has conducted appropriate studies in it, resulting in numerous valuable works and translations. Additionally, Sadegh Hedayat's deep familiarity with the various foundations of ancient Iranian literature has enabled him to use them to enrich his fictional works. “Dash Akol” is a short story by Sadegh Hedayat, published in the story collection “*Three Drops of Blood*” (1932). This story is one of Sadegh Hedayat's fictional works where the author's influence on past Iranian literature, especially the story of “Rustam and Esfandiar” from the book “*Shahnameh*” (400 AH) by Hakim Abul-Qasim Ferdowsi (329-416), is noticeable. In this descriptive-analytical study, whose data is prepared from library documents and sources, Sadegh Hedayat's story of Dash Akol has been compared with the story of Rustam and Esfandiar from Ferdowsi's *Shahnameh* in order to identify the similarities between them. The findings indicate that Dash Akol's story has fundamental and numerous similarities with the story of Rustam and Esfandiar, the most important of which have been examined and analyzed in the text of the study under two headings.

Key words

Comparative literature, story of “Dash Akol”, Sadegh Hedayat, story of “Rostam and Esfandiar”, “*Shahnameh*” by Ferdowsi.

1. M.A. of Persian Language and Literature, Persian Language and Literature Department, Faculty of Literature and Humanities Science, Islamic Azad University, Hamedan Branch, Hamedan, Iran.

iiii | Email: Thsssbayfrhad455@gmail.com